

آمیولاتس

حالا که دست خودمان نیست دست شماست؟



پوریا عالمی

● نوباره، یکی از نمایندگان اصولگرا، گفت: «اینکه افراد خودشان را از همه صحنه‌های سیاسی دور کنند، نشدنی است.»

این یکی از اصولی‌ترین حرف‌های اصولگرایانه است که ما به عمرمان شنیدیم. اگر به این جمله دقت کنید می‌بینید حساب کار همه مشخص شده است. یعنی چی؟ یعنی افراد دست خودشان نیست که خودشان را از صحنه دور کنند. ما تا الان فکر می‌کردیم دست خودمان است که خودمان را از صحنه دور کنیم، نگو دست خودمان نیست و دست یکی دیگر است.



بعد هم ما سه‌شنبه‌روز است داریم فکر می‌کنیم نوباره چی گفت؟ یعنی چی که گفت افراد خودشان را از صحنه سیاسی دور کنند، نشدنی است؟ تا اینجا که ما دیدیم اینکه افراد در صحنه سیاسی بمانند شدنی نیست. یعنی الان در صحنه خبری نیست. ممکن است شما فکر کنید پشت‌صحنه خبری هست، ولی باور کنید پشت‌صحنه هم خبری نیست. الان تلویزیون کل صحنه‌های سیاسی و مجلس را به‌صورت زنده پخش می‌کند هیچ‌کس نگاه نمی‌کند. راستش زمان ما اینجوری نبود.. ولی شما خودتان قضاوت کنید با این همه صحنه سیاسی که به‌صورت زنده و با کیفیت اچ‌دی، پخش می‌شود، چرا مردم علاقه نشان نمی‌دهند؟ چرا!..

بـاور کنید همین الان در صحنه سیاسی افرادی هستند که قبلا پشت‌صحنه هم نبودند...

خلاصه این آقای نوباره حرفی زده که ما شورای حکام تشکیل دادیم، ببینیم معنیش یعنی چه،فهمیدیم به‌صورت خلاصه افراد دست خودشان نیست در صحنه بمانند یا در صحنه نمانند و به‌صورت خلاصه‌تر اینکه شدنی نیست افراد خودشان را دور کنند، هرچند اینکه بخواهند خودشان را نزدیک هم بکنند ناشدنی است.

روزنامه

www.sharghdaily.ir

دوشنبه ۳ شهریور ۱۳۹۳ • ۲۸ شوال ۱۴۳۵ • ۲۵ آگوست ۲۰۱۴ • سال دوازدهم • شماره ۲۰۹۶ • ۱۶صفحه+ ۳۲صفحه ضمیمه • اذان ظهرتهران ۱۳:۰۶ • اذان مغرب ۲۰:۰۰ • اذان صبح‌فردا ۵:۰۳ • طلوع آفتاب ۶:۳۱

روزنامه‌فردا

fardashargh@gmail.com

کارتون خواب

ساسان خادم



شرق: امروز سوم شهریور در مرکز رضوانشهر، ۱۵۰کیلومتری بندرانزلی دیوار شماره۴۷ افتتاح می‌شود. یک‌دیوار سفید۲۰متری که قرار است افراد دارای «سندرم داون» چه کودک و چه بزرگسال، هر پیغامی را در قالب نقاشی، خطاطی، داستان و هرچیز دیگری دارند هر زمان و هر لحظه‌ای که مایل بودند بر این دیوار بکشند یا نصب کنند و کلاه ر آن چیزی که دلشان می‌خواهد بر روی این دیوار ثبت کنند. مسوول این پروژه دکتر آزاده عباس‌زاده است که نام این دیوار را براساس همان ۴۷ گروه‌وزومی‌بودن افراد دارای سندرم داون انتخاب کرده است. او به «شرق» می‌گوید: «فکر اولیه این طرح از سال۱۳۸۷ آغاز شد و یک‌سالی است که بسیار جدی‌تر از قبل دنبال می‌شود. هدف اصلی از اجرای طرح، کاهش آمار مرگ‌ومیر افراد مبتلا به سندرم داون هست، افراد مبتلا به سندرم داون



در رده سنی ۳۲ تا ۳۵سالگی در معرض چندبیماری قرار خواهند گرفت: ۱- کم‌کاری پیشرفته غده تیروئید ۲- ALL (یکنوع از سرطان خون). او در تشریح دلایل تمرکزش در انجام این طرح ادامه می‌دهد: «من بر این باور هستم که حفظ و حضور این افراد به دور از هرگونه شعارزدگی برای تعدیل زندگی سخت و پرسرعت امروزی، بسیار لازم است، در سبک این زندگی مدرن کمتر انسانی

پرسه

پاکسازی «سیار»

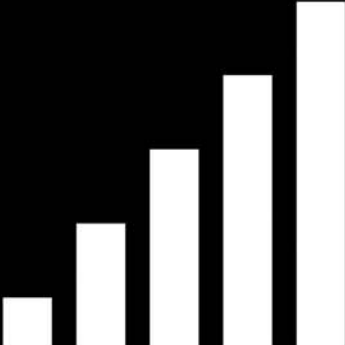
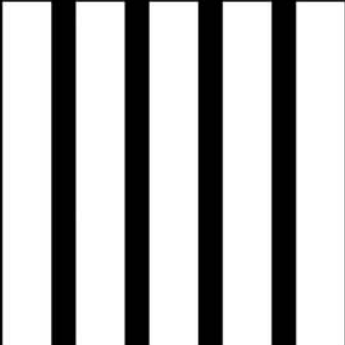
که وابسته به شهرداری منطقه است، خرسندند از اینکه تارومارشان گرداند اما در دل می‌دانند که دو، سمباعت بعد برمی‌گردند همین‌جا و روز از نو، تجاری بر خیابان می‌گویند: «از این‌ور، می‌ریزن بیرون اینارو، از اون‌ور برمی‌گردن. آخه اینکه نشد کار. قساره معتادا رو بیرون کنن، باید درست این کار رو بکنن. با چوب و چماق که نمی‌شه.» شاید هم چاره‌ای ندارند، مجبورند اینطور هجوم بیاورند بلکه بلوار امن‌تر شود. خانم مسنی که از کنار خیابان می‌گذرد، می‌گوید: «واقعاً اینجا شب‌ها امن نیست، معتادها کنار اتوبان نشسته‌اند و دارند مواد می‌کشند، زن و دختر مردم از اینجا رد می‌شوند.» اهالی می‌گویند، شب‌ها ساقی‌ها هم روانه همین‌جا می‌شوند اما کارتن‌خوابی که اول، طرف صحبت بود حرف‌شان را قبول ندارد: «اینجا پولی نیست که بخواهد ساقی باشد. جنس در برابر جنس» و لای درخت‌ها را نشان می‌دهد که پر است از کارتن، بطری و لباس کهنه که انگار هر روز همین‌جا جمع می‌شوند و شب به بهای یکی، دو نخود، فروش می‌روند. یکی، دوساعت بعد، همان‌هایی که فرار کرده بودند؛ برمی‌گردند. سمت راست اتوبان، هر کدام در دست چیز کی دارند. یکی کیف، دیگری یک عروسک و آن جوانک هم یک صندلی کوچک از سطل‌های زباله با خودشان آورده‌اند تا جنس امشب‌شان را جور کنند.

شده که بقیه بروند در بلوار وسط اتوبان و در میان ساقه درخت‌ها پنهان شوند. او هم اگر وسایلش را زودتر پیدا می‌کرد به جمع آنها می‌پیوست: «می‌بینی؟ زندگی نمونه‌ده برامون. خب به‌جا بدن تو یه پارک مثل آدم زندگی کنیم. ما که از در و دیوار خوردیم دیگه، تو این شهر حق یه دوش آب هم نداریم یا یه زمین سفت که شب کیه‌مون رو بزاریم؟!» دستش را تکان می‌دهد و قطره‌های خون این‌ور و آن‌ور پرت می‌شوند و من جاخلی می‌دهم، «تترس کل این شهر مریضه، ما تمیزاشیم. هنوز سرنگی نشدیم، دود می‌کنیم. اون پسره رو ببین، وسط بلوار، هجده‌سالشم نیست، اون سرنگیه. اون خانومه هم همین‌طور.»

وسط همین حرف‌ها، یک تویونای سفید می‌آید و می‌ایستد آن‌طرف خیابان، شکام زود می‌پرد و داد می‌زنم به سمتشان: «فرار کنید، اومدن!» چهار مرد با لباس‌های سورمه‌ای پیاده می‌شوند؛ به بلوار وسط اتوبان که می‌رسند، معتادان مثل تکه‌های آتشفشان از میان درختچه‌ها می‌پرند توی اتوبان. یکی، دو تا نیستند؛ «سمند»، ردشان می‌کند، «پژو» نزدیک است به آن جوانک بزند، موتوروی از کنار آن خانم ویراژ می‌دهد و فحش کشان می‌کند، فرار می‌کنند به‌سمت اجاره‌دار و گرگان و سرباز. کوجه‌پس کوچه‌های امن. روی «تویوتا» نوشته «شرکت حفاظتی...» مامورهای شرکت حفاظتی

سعید برآبادی: درختان توت و شمشاد‌های دو طرف اتوبان صیاد و بلوار وسطش آنقدر بلند شده‌اد که می‌شود در سایه آفتاب مراده، در سایه درختی نشست و می‌آسود. مشتری هم برای این زمین‌های مفت فراوان است. کارتن‌خواب‌های آواره از کمپ‌ها و گرمخانه‌های این‌طرف و آن‌طرف شهر، چندماهی است که حاشیه صیاد را برای خوابیدن شبانه و احیاناً چندبست کشیدن، به‌ناچار انتخاب کرده‌اند. این صفت «ناچار» را وقتی که به صیاد می‌رسم از دهان یکی از همان‌ها می‌شنوم که صبح تا شبش را لای همین درخت‌ها به هم می‌دوزد. می‌شنیم کنار دیوار در حاشیه بزرگراه، چندنفری روبه‌رویم در حال جو‌ریدن لای شمشادها هستند. می‌پرسم «چیزی کم کردین؟» برمی‌گردد و نگاهم می‌کند: «از صبح آب‌انداختن تو این باغچه‌ها، زار و زندگی‌مون خیس شد.» باساق‌های خشکیده، لباس‌های لجن‌مالش را از وسط گل‌ولای باغچه می‌کشد بیرون و بعد دنبال پاکت «مگنا» سفید می‌گردد که لای درختچه‌های کوتاه گل، افتاده می‌گویم «آنجاست!» و تا دست می‌برد برش دارد، تیغ زمخت گل، پوست دستش را جر می‌دهد.

جرات نمی‌کنم دستش را ببندم، خودش از روی خاک‌ها تکه‌پارچه کثیفی پیدا می‌کند و می‌پندد روی زخم، می‌گوید: «ندکم چی؟!» خیس‌ی باغچه‌ها باعث



بانک ملت
bank mellat

همراه‌بانک، جایگزین سفرهای درون شهری